

## شاهنامه فردوسی

## پایه زبان و ملیت ماست

(۳)

شاهنامه از همان آغاز ، آن گونه که باید و شاید ؛ در دلها نشسته و ناسپاسی سلطان محمود نیز زبانزد خاص و عام گردید . چنانکه گفته اند :

محمود ، چندی پس از خشم و قهر و فراموشی فردوسی ، خواست بیکی از امیران نامه ای تهدید آمیز بنویسد . دبیر را گفت چه بساید نوشت ؟ دبیر گفت :

اگر جز بکام من آید جواب من و گروز میدان و افراسیاب

سلطان برسید . این شعر از آن کیست که مردی از او همی بارد ؟

دبیر گفت : از آن بیچاره فردوسی است که رنجی بزرگ برد و سودی ندید ( بقیه داستان راهمه شنیده ایم و میدانیم ) .

و نیز گفته اند : چون فردوسی دید که همچونامه او را حتی کودکان در

کوچه و بازار می خوانند از بیم سخط و غضب محمود ناگزیر بفرار از غزنین شد .

در اواسط قرن پنجم متخبی از شاهنامه فردوسی گویا بوسیله اسدی

طوسی فراهم آمده است (۱) و اسدی خود در گرشاسبنامه، از شاهنامه نیکو یاد کرده فردوسی را باستانی ستوده است.

مسعود سعدسلیمان از نیز شاهنامه انتخابی کرده و آن را «مختارات» نامیده

است (۱)

البتداری (فتح بن علی بن محمد اصفهانی) در اوایل قرن هفتم شاهنامه را به عربی ترجمه کرده که در دست است. در همین اوان «ابن الاثیر» در کتاب «المثل السائر» شاهنامه را قرآن ایرانیان خوانده است (۲)

عقیده سایر استادان سخن فارسی را درباره شاهنامه و مقام والای فردوسی پیش از این آورده ایم (۲) و کار و کوشش ایرانشناسان و اروپائیان راجع به شاهنامه مستلزم مقالاتی دیگر است و موقوف به فرصتی دیگر.

باری چنانکه دیدیم شاهنامه از همان آغاز در دلهای آنگاه جای گرفت و از همان اوان در بزم شاهان و بزرگان، میدانهای نبرد، محافل ارباب فضل و ادب مجالس سور و سوك، قهوه‌خانه‌ها، زورخانه‌ها و خلاصه در هر خانه و هر جا خوانده میشد و غرور نژادی ملت ما را برمی‌انگیخت.

شاهنامه پهنه وسیعی بود برای جولان هنرنمایی در خط، نقاشی و تذهیب و برآستی انگیزه پیشرفت آن صنایع نیز گردید و این موضوع خود در خور بخشی جداگانه و مستوفی است.

آری چنانکه گفته‌اند شاهنامه کتاب مقدس ملی ماست و هیچ اثر فارسی بدان پایه نرسیده است. شاید در جهان هم از لحاظ کمیت و کیفیت (همان گونه که بحث شد) بی‌مانندی کم مانند باشد. کم مانند از این جهت گفتیم که به آثار حماسی «سنکریت» و آثار هومرو و ژیل توجه داشتیم و چنانکه در گفتار پیش آمد این بنده را صلاحیت

قضاوت در باره آن آثار نیست.

گفته شد که فردوسی نه تنها تاریخ باستان و ملیت ایران را زنده کرد بلکه زبان دری را هم پایه نهاد و پایه‌های استوار و متین و گفتیم که شاهنامه نه فقط از نظر کمیت بلکه از لحاظ کیفیت لااقل در ادب فارسی بی‌مانند است و یکی از ویژگی‌های این شاهکار پرارج این است که در سخن فردوسی لغت عربی بسیار کم بکار رفته است و از چهار در صد تجاوز نمی‌کند. این مقدار هم در مواردی است که ضرورتی در کار بوده است و تحقیق آن در حوصله این گفتار نیست (۳).

ناگفته نماند که در این باره تنها سعی فردوسی موثر نبوده بلکه علتی دیگر هم داشته است. یعنی هرچند که فردوسی برای احیای ملیت و تاریخ و زبان ایران کوشش بلیغ داشت و از همین روی سعی می‌کرد که واژه‌های بیگانه را جز بصورت ضرورت بکار نبرد لیکن مآخذ فردوسی نیز همین خصوصیت را داشت چه شاهنامه نثر ابومنصوری (که مقدمه آن گواه است) و چه داستانهای پراکنده دیگر. کلمه‌های عربی هرچند در علوم وارد شده بود ولی تا آن زمان در گفتار مردم و زبان محاوره چنان رسوخی نیافته بود و بطوری که گفتیم فردوسی با کمال امانت از این منابع بهره برمی‌گرفت (۴) و برشته نظم در می‌آورد و طبعاً تحت تأثیر مآخذ نیز بود. این سخن هرگز بدان معنی نیست که از اهمیت کوشش فردوسی در این باره چیزی کاسته شود زیرا که در همان دوره هم در قصاید شاعران معاصر فردوسی چون فرخی و عنصری و دیگران لغات و تعبیرات عربی فراوان بکار رفته است. بدین توضیح کمی واژه‌های تازی در شاهنامه با چنان مآخذی باز هم یکی از هزار مزیت این شاهکار جاودانی است.

شاهنامه بحق پایهٔ زبان فارسی است. قدرت طبع فردوسی شیوهٔ سخن را گسترش کامل داد. و بایبان معانی دقیق، بکار بردن الفاظ و ترکیبات بمفاهیم روشن، تشبیهات محسوس، ایجاز کلام و دقایق دیگر این فن، زبان دری را نیرو و توانایی هر گونه بحثی بخشید و از این جهت فردوسی را بر همهٔ گویندگان فارسی حقی عظیم است چنانکه امروز پس از ده قرن زبان فارسی همان زبان فردوسی است. این خود موضوع قابل توجهی است که این استاد بزرگوار و سرایندگان و نویسندگان هم زمان او چنان پایهٔ کاخ سخن را مستحکم و استوار نهادند که هیچ آفتی را بر آن راه نیست.

زبان فارسی ماهمان زبان رودکی و فردوسی است. پایه و اصول همان است. شاعران و نویسندگان دیگر ظرف ده قرن هر چه کرده‌اند در تزئین این بنای شکوهمند است نه در اساس و ارکان (۵).

این توضیح لازم است که زبانهای دیگر مثل فرانسوی و انگلیسی تحول زیاد پیدا کرده است چنانکه زبان شاعران دوسه قرن پیش برای مردم امروز؛ جز ارباب ادب، خوب مفهوم نیست. مثلاً شعر «شکسپیر» و «کرنی» و «راسین» را امروز ملت انگلستان و فرانسه خوب درک نمی‌کنند و لسی زبان رودکی و فردوسی با گذشتن بیش از ده قرن هنوز برای تمام مردم این کشور در هر طبقه مفهوم است و درک میشود.

این از برکت شعر فارسی است که بوسیلهٔ این استادان پایه گذاری شد و سپس استادان دیگر با اقتضای زمان سخن را جلوه و رونق خاص بخشیدند. بهر حال شعر است که حد و مرز زبان فارسی را معین و مشخص کرده است. در گفتگو راجع به فردوسی و شاهنامه اشاره‌ای به یک موضوع ضرورت

دارد و آن وضع کتاب یوسف و زلیخای منسوب به فردوسی است. اگرچه با تحقیقات و مطالعاتی که در نیم قرن اخیر بهمت استادان شده است، تصور نمی‌رود که دیگر کسی این کتاب را از آن فردوسی بداند لیکن از لحاظ رفع توهم احتمالی برای برخی کسان بحثی کوتاه و مستدل در این خصوص بی‌مورد نیست :

من در کتاب «دانش و خرد فروسی» استدلال کرده‌ام که چنین اثری نمیتواند زائیده طبع سراینده شاهنامه حتی شاعری قوی مایه باشد. در اینجا برعایت اختصار چند بیت از مقدمه یوسف و زلیخا را برای نمونه نقل می‌کنیم و توضیح می‌دهیم.

افتتاح کتاب با این بیت است :

الف لام را تلك آیات را      بخوان تا بدانی حکایات را

که همین يك بیت از لحاظ سبك شناسی شامل دلایلی چندبررد انتسلب آن کتاب بفردوسی است :

بکار بردن آیات قرآنی در شعر فردوسی نظیر ندارد. جمله‌های کوتاه عربی چنانکه در «شاهنامه و دستور» آورده‌ایم (۳) فقط در نوسه مورد استثنائی آن هم بصورتی خاص مانند نقل قول بکار رفته است. اصطلاح بخوان تا بدانی در سراسر شاهنامه و شاید سبک عصر فردوسی ماباندی ندارد. جمع حکایت با «الف و ت» اگر چه در اینجا بضرورت قافیه است ولی در تمام شاهنامه نیامده است مگر در يك بیت که آن بیت را هم مشکوک و از ملحقات میدانند. هر چند که این علامت جمع عربی بنشانه‌های جمع فارسی شبیه‌تر و نزدیکتر است و همین علت اخیراً موجب کثرت استعمال آن در فارسی شده

است و این خود بخشی است جداگانه و موکول به فرصتی دیگر.

شعر دیگر مقدمه آن کتاب این بیت بسیار سست است در توحید:

بهستیش جمله دلیل اند پاك همه منكر انش ذلیل اند پاك

در ابتدای مدح ممدوح گوید:

نخست از خداوند باداد و دین گشایم زبان را ابر آفرین

و در بیتی از زبان فردوسی گوید:

... که يك نیمه از عمر خود کم کنم جهانی پراز نام رستم کنم ...

چگونه ممکن است که زنده کننده عجم به سخن پارسی در آخر عمر،

کار خود را عبث بداند و این گونه ابراز ندامت کند؟ (۶) دلایل تاریخی از لحاظ

قرینه نام ممدوح و غیره نیز شواهدی بر رد این نسبت است. (۷)

در گفتار مربوط به پی بردن بارزش کار فردوسی، پیش از این گفتیم که

ملیت مابستگی تام به فرهنگ ایرانی دارد و اساس فرهنگ ایران زبان و ادب

فارسی است. این بیان مبالغه و اغراق نبود. در توضیح آن گویم:

اگر ایرانیان پس از شکست از اعراب بفکر تجدید عظمت ایران، از

طریق احیای زبان و فرهنگ نبودند و بزرگمردانی چون رودکی و فردوسی

و دیگران پایه این بتارا باستواری نمی گذاشتند بیم آن بود که کشور ایران هم

در سلك ممالک عربی در آید.

مگر نه این است که بعضی از کشورها که امروز خود را کشور عربی یا

دولت عربی می خوانند و زبان رسمی آنها عربی است از نژاد تازی نیستند و

زبان اصلی آنها هم عربی نبوده و ملیت تازی نداشته اند.

اگر ایرانیان هم در صدد احیای فرو شکوه نیاکان برنمی آمدند و از

همه مهمتر زبان دری نشو و نما نمی کرد و شایستگی تالیف و تدوین نمی یافت هیچ بعید نبود که امروز ما هم يك کشور عربی شناخته شویم و نام کشور یا دولت عربی بر خود بگذاریم.

این نکته هم قابل توجه است که زبان فارسی را شعر فارسی حفظ کرده و میکند. حد و مرز این زبان را شعر فارسی مشخص و معین کرده و از آن صیانت و حراست داشته دارد. چنانکه نه تنها شاهنامه نثر ابومنصوری از بین رفت و شاهنامه فردوسی باقی ماند بلکه بسیاری از آثار منثور از میان رفته و جز نامی از آنها برجای نیست و حال آنکه بیشتر آثار منظوم راذوق و علاقه مردم ایران نگاهداشته و میدارد. البته در این مورد کیفیت اثر و مقام و استادی شاعر یا نویسنده هم موثر است.

عرب گفته است: الشعر دیوان العرب. من معتقدم که الشعر دیوان العجم (یا فرس) هم درست است. آثار منظوم فارسی حاوی تمام فرهنگ و مدنیت، اخلاق و آداب و سنن و بطور خلاصه همه چیز ما ایرانیان است. خاصه شعری که به کمال معنی شعر باشد چون شعر فردوسی، سعدی، نظامی، مولوی، حافظ و دیگر استادان.

توضیح این مطالب در اینجا لازم بنظر میرسد که آثار منظوم فارسی را از يك نظر میتوان بدو تقسیم منقسم ساخت: یکی آنکه شاعر در تمام اثر خود منظوری خاص را پیروی می کند چون شاهنامه فردوسی که در هر قسمت از آن میهن پرستی و احیای ملیت و فرهنگ منظور است چه در بزم و رزم و چه در داستان و جنگ و چه در پند و اندرز و جز اینها. یامشوی مولانا که در آن مبنای تصوف و عرفان توأم با مذهب مورد نظر است ولو در جامه حکایات و امثال

یابوستان سعدی که در آن جنبه‌های اخلاقی مطرح است. یادیوان ناصر خسرو که در آن تبلیغ و ترویج مذهب اسماعیلی مقصود است. یا قطعاتی از ابن یمین که در آنها بزرگ منشی و عزت نفس تلقین می‌شود. حدیقه سنائی و منطق الطیر عطار نیز از همین قبیل است که در آنها اصول تصوف و عرفان را تعلیم می‌کنند و آثاری دیگر از این دست .

نوع دوم غزل بطور کلی و برخی از مثنویات و قصاید و رباعیات که اصولاً در آنها منظور مشخصی را پیروی نمی‌کنند و شاعر در هر غزل یا قصیده یا اقسام دیگر شعر باقتضای حالات روحی خود و تحت تاثیر محیط و اجتماع و مناسب با حال و مقام مطالبی اظهار میدارد ولی در تمام این نوع باز هم فکر و روح، فرهنگ و خصیصه‌های ملی جلوه‌گر است مثل غزلهای سعدی، حافظ و مولانا - قصاید خاقانی، انوری، کمال‌الدین و جمال‌الدین اصفهانی و داستانهای نظامی و امثال اینها.

چنانکه گاهی سعدی بمناسباتی که شاید حمله مغول بایران در آن تاثیر فراوان داشته است در قصیده‌ای می‌گوید:

به هیچ بارمده خاطر و بهیچ دیار <sup>ششگاه علوم انسانی</sup> که بروبحر فراخ است و آدمی بسیار  
و گاه حافظ از لحاظ علقه و جهاتی دیگر می‌گوید:

نمی‌دهند اجازت مرا بسیر و سفر نسیم باد مصلی و آب رکناباد

که در بیان این گونه احساسات نه تنها دو شاعر ممکن است حالات روحی مختلف داشته باشند بلکه يك شاعر نیز در نشائرات روحی گوناگون اشعار متفاوتی می‌سراید و این لازمه احساس قوی در شاعر خوب و تواناست. اما بطور کلی دیوان هر شاعر و مجموع آثار ادبی ایران هر يك نشان



دهنده فرهنگ و سنن ملی است بنابراین آثار ادبی ما یعنی تمام نتایج فکری و فرهنگی قوم ایرانی ظرف چند هزار سال تاریخ ایران از عهد اوستا و دوره هخامنشی تا امروز که این اندوخته‌های فکری علاوه بر جنبه‌های ملی و معارف اسلامی و شرقی از نظر انسانیت و فرهنگ بشری نیز گنجینه‌ای بسیار گرانبهاست .

آثار قبل از اسلام هم از این تقسیم کلی خارج نیست چنانکه کتاب مینوی اوستا - دینکرت، مینوی خرد، آرداویرافنامه، داستان دینک و جز اینها در دین و اخلاق و حکمت عملی، خداینامه، کارنامه اردشیر بابکان، ایاتکارزیران در تاریخ و خسروگواتان و ریدک و جز اینها در داستان.

گفتیم همان طور که عرب گفت الشعر دیوان العرب ما هم میگوییم الشعر دیوان الفرس ولی منظور از این بیان این نیست که بگوییم ما هم چون نازیان جز شعر چیزی نداشته‌ایم. هرگز وایدا. مادر دوره اسلامی منکر کوشش بی‌دریغ دانشمندان عالیقدر ایرانی چون ابن سینا، ابوریحان، زکریای رازی و دیگران در معارف اسلامی و مدنیت جهان نیستیم و گفته‌ایم که نه تنها فرهنگ اسلامی بلکه صرف و نحو زبان عربی هم مرهون همت والای علمای ایرانی چون سیبویه و زمخشری است.

اما سخن ما در این است که شعر فارسی است که روح و عواطف و احساسات ملی و میهنی ما را نگاه داشته است و بقای ملیت مامدیون همین خصوصیات روحی و اخلاقی است.

ادب فارسی آینه تمام نمای ایران و ایرانی است با تمام خصوصیات دینی، اخلاقی، علمی و ذوقی و غیره.

بازگردیم به سخن خود درباره فردوسی: شاهنامه فردوسی بسا تمام خصوصیاتى که درباره شعر فارسی گفتیم تنها شعر نیست. شعرى است در اوج کمال، حماسه‌ای است در حد علو، سخنى است آمیخته با غرور ملی، دلاوریها، سنتها، آرمانها و شادیها، سوگواریها، مردی و مردمی و بطور خلاصه همه چیز ملت ایران. ویژگیهای سخن فردوسی در خور گفتاری جداگانه است.

در مقدمه شاهنامه و دستور نوشته‌ام که شاهنامه دریای ژرفی است پراز گوهر تابناک که هر کس وارد آن شود متناسب با استعداد خود میتواند از آن گوهرهای پراج بهره بگیرد.

در این کتاب قاعده‌های دستوری از شاهنامه استخراج و با سخن گویندگان و نویسندگان پیشین سنجیده شده است (در هیچ جا تنها بیک بیت استناد نکرده‌ایم. رد ایراد احتمالی یا تصور اینکه کسی بگوید: چون امکان تصرف در بعضی ابیات هست بنابراین پایه تحقیق متزلزل است) کتابی نسبتاً قطور حدود ۵۵۰ صفحه رقی بچاپ رسیده است و در آن کتاب نشان داده‌ام که پایه دستور زبان فارسی سخن فردوسی است و جز دیگر گونیه‌های کوچک در فروع هنوز سخن گفتن ما به سخن گفتن فردوسی می‌ماند چنانکه اگر فردوسی زنده شود و با ما سخن بگوید ما بیان او را درک می‌کنیم و اویان ما را.

هزار سال سخن سرایان و نویسندگان بر همین شیوه سخن گفته‌اند و می‌گویند:

همچنین قسمت‌های معنوی و عقلانی را از شاهنامه بیرون کشیده کتابی به نسبت بزرگ فراهم آورده‌ام بنام «دانش و خرد فردوسی» در این کتاب

جنبه‌های معنوی سخن فردوسی گرد آوری شده است مانند خدا پرستی، دین، اخلاق، راستی، درست‌ی، میهن پرستی، پاکدامنی و پرهیزگاری، شاهدوستی، کشورداری و از این گونه مسائل.

شاهنامه کتاب گرانقدری است که سالها اهل ادب می‌توانند روی آن کار کنند و بفرخور دانش و بینش خود از خرمن فضل و کمال فردوسی خوشه چین باشند. هرچه در این راه پیش‌رویم هنوز کم است.

من در مقدمه هر دو کتاب نوشته‌ام که آنچه گرد آوری شد بقدر درک و فهم من است نه شایسته کار در شاهنامه و باز تکرار می‌کنم که در آن دو تالیف حق مطلب ادا نشده است و بصراحت اعتراف می‌کنم که آنچه باید و شاید از عهده چون منی بر نیاید.

ما باز هم درباره فردوسی بحث خواهیم داشت.

#### حاشیه

- ۱ - بنقل استاد مرحوم، فروزانفر - در تقریرات.
- ۲ - مقدمه «شاهنامه و دستور» و حاشیه قصیده مندرج در شماره ۸ (تیرماه‌همین سال) مجله ارمغان.
- ۳ - نگاه کنید به «شاهنامه و دستور» بخش یازدهم مختصات سبک.
- ۴ - نگاه کنید به «دانش و خرد فردوسی» بخش یازدهم.
- ۵ - نگاه کنید به مقدمه «شاهنامه و دستور».
- ۶ - این بیت در هجوتامه فردوسی نیز آمده است.
- ۷ - برای توضیح بیشتر نگاه کنید به «دانش و خرد فردوسی» بخش ششم.